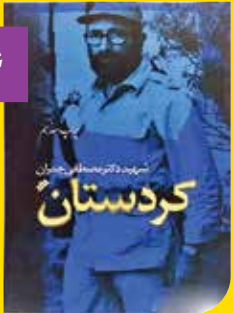


کردستان

۴



■ دکتر مصطفی چمران
■ نشر فرهنگ اسلامی
■ ۱۷۶ صفحه
■ ۱۹۵۰۰ تومان

کردستان حوادث بی‌شماری را در طول تاریخ به دوش می‌کشد. دکتر چمران که تابستان ۵۸ در مقام وزارت دفاع برای ختم غائله پاره به این منطقه رفته بود، در این کتاب معتقد است این غائله زخمی است که به دست اربابان خارجی و نوکران پلیدشان مدت‌هاست بر پیکره اجتماع ما نشست است و هر آن‌گاه که استعمارگران نیازی به ایجاد فشار احساس کنند، این اهرم فشار را به حرکت درمی‌آورند تا به نیت پلید خود دست یابند.

نیایش‌ها

۵



■ دکتر مصطفی چمران
■ بنیاد شهید چمران
■ ۱۵۲ صفحه
■ ۲۰ هزار تومان

دکتر چمران در بعد مبارزات مسلحانه و جنگ‌های کلاسیک و چریکی و نامنظم استادی مسلم بود. او در کنار این صلابت حماسی خود، روحی بس لطیف و احساسی عمیق و هنرمندانه داشت که این کتاب جلوه‌ای از این روح عارفانه است. کتاب «نیایش‌ها» در سه بخش نیایش‌ها در آمریکا، لبنان و ایران تنظیم شده است. استفاده آگاهانه و هدفمند از توصیفات ادبی، کوتاهی جملات، زبان صادقانه و ارتباط صمیمی با خدا، از ویژگی‌های نیایش‌های دکتر چمران است.

خدا بود و دیگر هیچ نبود

۶



■ دکتر مصطفی چمران
■ بنیاد شهید چمران
■ ۲۰۴ صفحه
■ ۴۶ هزار تومان

مجموعه دست‌نوشته‌های دکتر چمران است. در انتخاب این دست‌نوشته‌ها موضوع خاصی مدنظر نبوده است، فقط به صرف این که زمان نگارش با تاریخ مشخص شده باشد گزینش شده، بنابراین، این مجموعه دست‌نگاشته‌های تاریخ‌دار دکتر چمران است که در طول سالیان دراز، درباره مطالب مختلف و در نقاط گوناگون نگاشته شده است ولی در همه آن‌ها با وجود اختلاف زمان و مکان یک خط مستقیم الهی به خوبی قابل بررسی است.

بود؛ ضمن این که می‌خواستیم نظر راوی را هم صد درصد جلب کنیم تا صداقت کتاب حفظ شده باشد.»

نویسنده کتاب «موتورسوار چمران» در رابطه با نوشتن جزئیات در کتابش می‌گوید: «خیلی‌ها به من پیام داده‌اند و گفته‌اند خاطرات آن قدر با جزئیات تعریف شده که در نگاه اول شک می‌کنند که داستان ساخته نویسنده و راوی باشد، در صورتی که این طور نیست. رابوکی تمام این ۳۰ سال بعد از جنگ روزی نبوده که با خاطراتش زندگی نکند. سالی دو، سه مرتبه به مناطق جنوبی می‌رود. وی یک‌سال و چند ماه در جبهه بوده و بعد مجروح شده و برگشته است اما در این سال‌ها با خاطرات جنگ زندگی می‌کند. بعضی اوقات که با هم صحبت می‌کردیم، می‌گفت هنوز وقتی شب‌ها می‌خوابیم، تصاویر جنگ را می‌بینم. شاید یادش برود شام چه خورده اما خاطرات جنگش را فراموش نمی‌کند. وقتی شروع به تعریف کردن خاطرات می‌کند، انگاری جسم و روحش به همان روزهای جنگ بازمی‌گردد و انگار دوباره صحنه‌ها را می‌بیند و دوباره تجربه می‌کند.»

«موتورسوار چمران» هم اثری تاریخی هست و هم نیست. این کتاب از جنس تاریخ است. اگر روزگاری مورخ می‌خواهد به تاریخ ستاد جنگ‌های نامنظم بپردازد یا اعزام جوانان تهرانی به جبهه‌های جنوب و مقاومت ابتدایی ایرانیان در برابر تجاوز همسایه غربی، آزادسازی سوسنگرد، تپه‌های الله اکبر، بستان و دهلاویه را بررسی کند، قطعاً بی‌نیاز از این کتاب نیست. اثری غیرتاریخی است از این جهت که برخلاف بسیاری از کتب تاریخی به زبان عامه مردم نگارش شده است و می‌تواند مورد پسند هر ایرانی اعم از زن و مرد، پیر و جوان یا حتی کودک و نوجوان قرار بگیرد. در انتها باید گفت این کتاب سندی مکتوب و ماندگار است بر وجود پدیده‌ای به نام «روح ایرانی» که در صورت لزوم و نیاز به آن از خواب بیدار می‌شود، در وجود هر ایرانی با هر سلیقه و تفکری جوش و خروش ایجاد می‌کند و کشور خود را از هر خطری می‌رهاند.

اهمیت این کتاب به غیر از روایت جنگ، در چند مسئله دیگر هم هست. یکی ایجاد شناخت از شهید چمران از زاویه‌ای ناشناخته. با این که کتاب درباره چمران نیست؛ اما شناخت بسیار خوبی از او به دست می‌دهد و الگوی بسیار خوبی است، برای معنی شدن عبارت «آتش به اختیار». نکته دوم این که روایت‌های ما از رزمندگان اصولاً به نحوی صورت گرفته که آن‌ها را همگی مذهبی با دغدغه‌های انقلابی و دارای سلوک عارفانه شناسانده‌ایم.

کرد برویم جبهه و زیر نظر دکتر چمران در ستاد جنگ‌های نامنظم فعالیت کنیم. از موتورها برای شناسایی نقاط دشمن، حمل دیده‌بان‌ها و رساندن پیام استفاده می‌شد. همه جور آدمی هم در بینمان بود، از بچه‌های انقلابی تا آن‌ها که خط و ربطشان با ما نمی‌خورد و آن‌هایی بودند که شب‌ها در عروسی‌ها تک‌چرخ می‌زدند و مجلس گرم می‌کردند. بعضی‌ها به ۴۸ ساعت نکشید برگشتند، اما اکثراً ماندند، حتی سرهایشان را با تیغ تراشیدند و غسل شهادت کردند. عده‌ای مانند «جلیل نقاد» جانباز شدند و عده‌ای هم به شهادت رسیدند.

حمیدرضا جوان‌بخت
و عباس حیدر رابوکی
در رونمایی کتاب



کتاب «موتورسوار چمران» خاطرات بخشی از زندگی مردی به نام آقا سیدعباس حیدر رابوکی است. از آن آدم‌های خوش‌دهان و خاطره‌بازی که احتمالاً هر فردی در زندگی خود چندتایی از آن‌ها را دیده و در خانواده، فامیل و یا شاید در انوبوس و تاکسی پای صحبت‌های شیرینشان نشسته است و با گنجینه خاطراتشان به دنیایی از جنس عشق و صفا سفر کرده است

و اولین بار با دکتر چمران در پیست موتورسواری آشنا می‌شود. با این که سیدعباس عاشق چمران بود اما هیچ‌وقت سبک زندگی اش مثل بچه حزب‌اللهی‌ها نشد. جوانی رابوکی شبیه جوانان امروزی است و برای همین با خواندن این کتاب می‌توانند خودشان را در آینه روایت او پیدا کنند. در فصل‌های ابتدایی کتاب که سیدعباس از کودکی تا ۲۲ سالگی اش را روایت می‌کند نکات دل‌نشینی از زیست و زندگی نوجوانان و جوانان دهه چهل و پنجاه تهرانی روایت می‌شود و شمه‌ای از تهران قدیم را به تصویر می‌کشد. کسانی که بار انقلاب و جنگ را با کمک سایر جوانان ایرانی بر دوش کشیدند و اغلب‌شان اکنون در دهه‌های هفتم و هشتم زندگی به‌سر می‌برند و پیرمردان امروز جامعه ما هستند.

سایه بلند دکتر چمران همواره از ابتدا تا انتها بر سر کتاب است و اصلاً در صفحات ابتدایی کتاب حضور مستقیم دارد و راوی را شخصاً به همراهی با ستاد جنگ‌های نامنظم در جبهه‌های جنوب دعوت می‌کند. از شهید چمران که بگذریم، در این کتاب سرگذشت و یاد مردان مردی روایت می‌شود که هر کدام قهرمانان دیروز و امروز کشور ما هستند اما از بد روزگار نام‌شان در کشاکش روزمرگی‌های ما گم شده و گمنام باقی مانده‌اند. از میان آن دلیرمردان شاید بتوان به سروان شهید ایرج رستمی اشاره کرد که سیدعباس در آن یک سال و یک ماهی که در جبهه بوده، بسیار تحت تأثیر شخصیت پرکشش این مرد قرار گرفته است.

جنگ به روایت یک دهه هشتادی

حمیدرضا جوان‌بخت، نویسنده «موتورسوار چمران» که یازده سال پس از اتمام آخرین روز از جنگ به دنیا آمده، در مراسم رونمایی مستند «خاطرات موتورسیکلت» (مستندی درباره یکی از موتورسواران گروه شهید چمران به نام جلیل نقاد) با حیدر رابوکی آشنا می‌شود و به این نتیجه می‌رسد که خاطرات او را در قالب کتاب روایت کند. او درباره این که نوشتن کتاب چقدر زمان برد و چگونگی دست یافتن به فرم روایی مناسب، می‌گوید: «نوشتن این کتاب حدود یک‌سال و نیم زمان برد. ابتدای کار ۹۸ سال شروع شد، به‌مرور زمانی که برای پژوهش گذاشتیم و مصاحبه گرفتیم همان یک‌سال و نیم بود. ما برای این کار ۸۰ ساعت مصاحبه اصلی گرفتیم و حدود ۲۰ ساعت مصاحبه ثانویه از خاطراتی که جا مانده بود، داشتیم. لحن و بیان رابوکی برای بچه‌های جنوب شهر بود و تبدیل کردن آن به متن با شرایطی که می‌خواستیم لحن راوی هم حفظ شود، یک مقداری زمان برد و بازنویسی آن سخت

برشی از کتاب

از موتور پیاده شدم، رفتم داخل لندور. دیدم دکتر چمران نشسته کنار چراغ نفتی خودش را گرم می‌کند. محسن طالب‌زاده (برادر نادر طالب‌زاده) همراه دکتر بود و او بود که مرا صدا زد.

دکتر چمران گفت این کارهایی که با موتور در پیست انجام می‌دهید، در جبهه هم می‌توانید اجرا کنید؟ جواب دادم چرا که نه؟! دکتر گفت: فردا بیایید دفتر نخست‌وزیری. چندین موتور صفرکیلومتر ۲۵۰ آن‌جا بود که تعدادش از ما بیشتر می‌شد. همان موتورها ما را که بچه‌های اتابک، گمرک و گیشا بودیم، و سوسه

